

برگی از پرونده غارتگری انگلیس در ایران

۲۱ آذر ۱۳۹۴ ساعت ۲۰:۱۲

بنیاد خودکامگی در اغلب کشورهای شرقی مبتنی است بر زمین و به عبارت بهتر، ساختار دولت از طریق کلان مالکی قابل توصیف است. رضاخان برای فراهم آوردن بسترهای خودکامگی خویش و البته تداوم آن، نیازمند آن بود تا اراضی وسیع کشور را به تملک درآورد. اما مسئله این است که این زمینها در دست کسانی بود که نسل اندر نسل مالکیت خویش را بر آنها اعمال نموده بودند.

رضاخان کوشید این زمینداران را از میان بردارد. این مهم از چند طریق قابل اجرا بود: نخست اینکه ملاکین را شکار کند و دارائیهای آنان را به یغما برد؛ دیگر اینکه آنها را وادار سازد تا زمینهای خویش را ارزان به او فروشند و ترجیحاً پیشکش دهند.

در این راستا او فرزندان ملاکین را نابود می کرد تا هم مانعی جدی را از سر راه بردارد و هم به قول دولت آبادی پدران آنها را دق مرگ کند یا به خودکشی وادارد. رضاخان، دو پسر اسماعیل خان امیرمؤید سوادکوهی را در مازندران بدون محاکمه به قتل رساند و اصلاً هم معلوم نشد گناه آنها چه بوده است؟

عشایر شاهسون و خلخال هم به همین شیوه نابود شدند؛ رؤسای آنها غارت گردیدند؛ خاندانهای قدیمی یکی بعد از دیگری نابود شدند؛ هزاران قتل بدون اثبات جرم و گناه صورت گرفت؛ و به این شکل حکومتی شکل گرفت که نه با معیارهای حکومت آن روز جهان انطباق داشت و نه سابقه ای در تاریخ ایران زمین می توانست داشته باشد. سردار سپه به سادگی توانست خرده مالکین و خوانین کوچک را از سر راه بردارد.

اما مهمترین برنامه او در مازندران دست اندازی به املاک محمدولی خان تنکابنی بود. او بالاخره هم توانست املاک وسیع او را مصادره کند. سپهسالار و فرزندش جان خود را بر سر این دست اندازیها گذاشتند. آخر الامر هم رضاخان مالک نور و کجور و تنکابن شد و حتی نام تنکابن را به شهسوار تغییر داد.

قسمتی از مازندران که مهمترین املاک او به شمار می رفت، رودهن بود که رضاخان آن را به تهران مرکز عملیات خود منضم ساخت. بر این اساس بعدها در مجلس دوازدهم به دستور او لایحه ای به مجلس برده شد که مطابق آن می شد املاک وقفی را هم به فروش رسانید. از آن سوی با سردار معزز بجنوردی درآویخت، او را کشت و اموالش را در شمال خراسان از آن خود ساخت. در این راستا جان محمدخان دولو امیرلشکر او در خراسان زمینه های نابودی سردار معزز را فراهم ساخت. به همین شکل اقبال السلطنه ماکوئی در شمال غربی ایران فرو گرفته شد، این بار عبدالله خان امیرطهماسبی به نیابت از رضاخان بخشهای بزرگی از اموال ماکوئی را مصادره کرد و بر آنها دست انداخت.

مخبرالسلطنه هدایت که شش سال نخست وزیر رضاشاه بود، نوشته است که در تبریز از مکتب نقدی و جنسی اقبال السلطنه

حکایتها شنیده بود. وی مردی بود محتشم که وقتی ناصرالدین شاه می خواست به روسیه رود، میهماندار شاه بود. غلبه رضاخان بر چنین مردی باعث شد تا خزانه وزارت جنگ آباد شود مدرس خواست راجع به اموال اقبال السلطنه استیضاح کند جنجال داخل و خارج مجلس مجال نداد و کسی نپرسید «خزانه ماکو ، کو».

این استیضاح تاریخی قرار بود مدتها بعد در روز بیست و هفتم مردادماه سال ۱۳۰۳ صورت گیرد، لیکن به دلیل جبن و ترس حاکم بر تهران آن روز و نیز به دلیل حمایت اکثریت مجلس پنجم از رضاخان ، این کار صورت نگرفت. ثروتی که در دست اقبال السلطنه قرار داشت، در طول سیصد سال جمع آوری شده بود. او از سرحداران وفادار و قدیمی ایران بوده و هیچوقت نسبت به دولت مرکزی بی وفائی نکرده بود و هنگامی که به وسیله عبدالله خان طهماسبی و به امر سردار سپه به تبریز احضار شد، بی درنگ اطاعت کرد و پس از آمدن اعدام شد و ثروت او که از عهد نادرشاه دست نخورده بود، یکسره ضبط شد و خانواده اش منقرض و هرچه داشتند تصرف و به مرکز فرستاده شد، و از آن ثروت دیناری به خزانه دولت تحویل داده نشد و معلوم نشدگناه او چه بود و مایملک او چه شد!

حسین مکی ، از دارائیهای اقبال السلطنه، سردار معزز بجنوردی، صولت الدوله سردار عشایر، شیخ خزعل و دیگران روایتی غریب به دست داده است. طبق این روایت اشیای گرانبهای این عده که بالغ بر هشتاد و چند صندوق می شد، به هنگام تبعید رضاشاه به بندرعباس منتقل شد و به کشتی تجاری ای حمل گردید که قرار بود او و خانواده اش را به تبعید برد. پس از ساعاتی ظاهراً او را به عنوان صرف چای به کشتی جنگی دعوت کردند، در همین هنگام کشتی تجاری با کلیه محموله به سوی انگلستان حرکت کرد و به این شکل اموال به تصرف دولت بریتانیا درآمد.

از طریق غارتگریهای رضاخان مقادیر معتناهی جواهرات به دست آمد که در اواخر حکومت او در چهل صندوق نگاهداری می شدند. افزون بر آن ۳۳ صندوق دیگر محل نگهداری جواهراتی بود که از نظر تاریخی اهمیت داشت و قیمت آنها هم بسیار هنگفت بود. این جواهرات به رسم امانت در نزد بانک ملی ایران نگهداری می شد.

بخشی مهم از این جواهرات در ماجرای حمله متفقین به کشور به تاراج رفت. سر ریدربولارد مدعی است «شواهدی در دست است که رئیس وقت شهربانی یعنی سرپاس مختاری وقتی بانوان خاندان سلطنتی را به اصفهان برد، خود به کرمان رفت و جواهرات سلطنتی را که بخشی از پشتوانه اسکناس کشور و در اختیار بانک ملی بود، به آنجا برد.» همو مدعی است «گرچه این اقدام به منظور جلوگیری از ضبط جواهرات مزبور توسط روسها می توانست اقدام احتیاطی معقولی باشد، اما ظاهراً دولت وقت در این زمینه اطلاعی نداشت.»

باز هم بولارد ادعا می کند «اگر شاه مجبور به ترک کشور شود، جواهرات را ترجیحاً با خود به افغانستان خواهد برد.» این گزارش حدود یک هفته قبل از تبعید رضاشاه در تاریخ هجدهم شهریورماه سال ۱۳۲۰ نوشته شده است . به هر روی ثروتی که از طریق غارت خاندانهای محتشم کشور فراهم آمد، نیست و نابود شد و معلوم نگردید چه بلائی بر سر آنها نازل شد.

بالتر اینکه رضاخان سهام خانهای بختیاری را در شرکت نفت انگلیس و ایران از آن خود ساخت. برای این منظور باز هم او یا این خوانین را کشت یا از میان راه خارجشان کرد. میزان دارائی نامشروع رضاخان به حدی بود که مطابق مندرجات روزنامه اطلاعات در هشتم اسفندماه سال ۱۳۳۹ و طبق گزارش دکتر حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی دوره دکتر علی امینی ، در ابتدای دهه چهل شمسی هنوز سیصد هزار روستائی در املاک سلطنتی زندگی می کردند.

در دوره بعد از سقوط رضاشاه هم تنها عده ای از ملاکین توانستند املاک خود را باز پس گیرند، بقیه اموال و املاک جزو خالصجات

دولتی قلمداد گردید . مدتی عواید این املاک ظاهراً به حساب خزانه دولت واریز می شد، اما وقتی محمدرضا شاه در خود احساس قدرت کرد ، املاکی را که پیشتر تحت فشار آمریکاییها و به عنوان اصلاحات در دوره های گوناگون از جمله دوره نخست وزیری رزم آراء به مردم بازگردانده بود، بازپس گرفت و تصاحب کرد. برای اینکه این دست اندازیها قانونی شود لایحه ای به مجلس برده شد که طبق آن کلیه اموال غیرمنقولی که از محمدرضا شاه گرفته شده بود، به او بازگردانیده می شد.

منبع: دکتر حسین آبادیان ، بسترهای تاسیس سلطنت پهلوی ، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ، زمستان ۱۳۸۹ ، ص ۲۰۵ تا ۲۰۸

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۰۸۸۱/برگی-پرونده-غارتگر-پرونده-برگی>